

باسمه تعالی

درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

❖ خلاصه ی مباحث جلسات گذشته:

در جلسات گذشته، انواع ترکیبها را مطرح کردیم: ترکیب مزاجی، ترکیب جسم از هیولا و صورت، ترکیب نفس از مراتب وجودی آن، ترکیب در کم مقداری، و ترکیب در کم منفصل و گفتیم که این ترکیب ها همه ترکیبهای خارجی هستند، و داشتیم این را توضیح دادیم که بساطت مطلقه با این ترکیبات خارجی چگونه جور در می آید. در مورد ترکیب صناعتی توضیح دادیم که عملاً با یک متن رو به رو نیستیم، بیان شد که متن واحد اصیل، بسیط است، لکن اینجا با چند متن رو به رو هستیم {ترکیب اعتباری را هم که اصلاً طرح نکردیم، مثلاً سنگ کنار انسان را به گونه ای اعتبار می کنیم، این اعتباری که انجام می دهیم، اصلاً هیچ گونه تغییری در متن ایجاد نمی کند} در مورد ترکیب جوهر و عرض هم توضیح دادیم که باز با دو متن روبه رو هستیم ولو یک نوع ارتباط وجودی دارند، یکی وجود اتکایی و یکی وجود مستقل که روی پای خود ایستاده است، بهتر است اینجوری تعبیر بکنیم، این جا هم باز با دو متن روبه رو هستیم، و مسئله ای نیست. از این به بعد بحث مزاج، ترکیب جسم از هیولا و صورت، ترکیب نفس از مراتب وجودی آن، ترکیب در کم مقداری، ترکیب در کم منفصل، را می خواهیم طرح کنیم.

❖ ترکیب در مزاج:

نظر مشاء در مورد مزاج

در مورد مزاج، بیان صدرا به خلاف آن چیزی است که مشاء می گفتند، حرف مشاء این بود که وقتی عناصر مثلاً اربعه با هم ترکیب می شوند، نفس عناصر در ترکیب حاضر هستند، و آن موقعی که مزاج حاصل می شود {نیز} عناصر حاضر هستند، و هویت عنصری خود را هم از دست نمی دهند، مثلاً سه تا عنصر با هم ترکیب شدند این سه عنصر، ذات عنصری و هویت عنصری و وجود عنصری خود را از دست نمی دهد، و تنها کیفیت ویژه آن عناصر در تفاعل شان، از آن حدت و شدت می افتد، و در واقع یک نوع مزاج و امتزاج کیفیات است، به بیان دیگر: آن کیفیات ۴ گانه (حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که مطرح می کنند) تفاعل می کنند و الا خود عناصر پابرجا هستند. یعنی مثلاً سه عنصر با هم ترکیب شدند، آن سه عنصر پابرجا هستند، و فقط کیفیات عناصر به حسب تفاعل تغییر می کند. این خلاصه ی بیانی است که مشاء دارد.

{پاسخ به سوال: مزاج یعنی همه ترکیب هایی که {در آنها} واقعاً با یک هویت جدید روبه رو می شویم، البته بحث های ترکیبات شیمیایی که در مباحث شیمی جدید طرح می شود، خود آن قابل بحث است، که آیا تمام این مسائل ما را زیر پر می گیرد یا خیر؟ این خود یک بحثی است که باید جداگانه به آن پرداخت که آیا دقیقاً این دو مساوی هم هستند یا خیر؟ ولی یقیناً ترکیب شیمیایی جزء بحث های مزاج اینجا است.}

^۱ البته سعی می کنیم این مباحث را به سرعت فقط گزارش کنیم، چون اینجا، جای این نوع بحث ها نیست، یعنی قرار نیست که ما بحث مزاج را با طول و تفصیل آن اینجا طرح بکنیم، بلکه فقط به سرعت گزارشی می دهیم، همین که نوع تلقی صدرا برای ما به دست بیاید، برای اینجا کافی است و دیگر بیشتر از این نیازی نیست.

نظر صدرا در مورد مزاج

اما جناب صدرا از بحث مزاج این گونه تصور ندارد، و می فرماید اصلاً چه کسی گفته است که عناصر پابرجا هستند؟ چهار وجود عنصری با هم ترکیب شدند، حال این چهار تا همه شان هستند و فقط کیفیات آنها تغییر می کند؟! خیر! این چنین نیست.

این چهار تا، وقتی که ترکیب شدند، درست است که قبلاً این چهار تا بودند، ولی الآن ما با یک صورت واحد روبه رو هستیم، با یک امر مجموع جمعی واحد جدید روبه رو هستیم، یعنی آن چهار تا گویا چهارتای قبلی بودند، ولی الآن پنجمی پدید آمده است غیر از آن چهار تا - من که می گویم «گویا» فقط می خواهم آن فضا را درست بکنم، - یک چیز جدیدی به عنوان پنجمی پدید آمده است، {صدرا در این مورد} تحلیل و استدلال هایی دارد و حجج فراوانی را هم جمع و مطرح می کند.

صدرا می خواهد بگوید اصلاً چنین چیزی نیست، بلکه ما عملاً با یک شیء واحد روبه رو هستیم، و یک وجود واحد داریم، آنی که شما می گوئید - اگر با تحلیل های دقیق بررسی بشود - اصلاً معنا ندارد.

وقتی صورت واحد دارید - که شمای مشاء صورت واحد را قبول می کنید - آن صورت، ماده واحده هم پیدا می کند، نباید ماده آن را چهار عنصر جداگانه بگوئید، این همه موجود؟! این حرفها چه است؟!

در واقع پشت صحنه حرف صدرا این است که هر وجود واقعی خارجی که پیدا کردید، یک نوع توحید خارجی و یک نوع بساطت خارجی هم خواهد داشت، و اصلاً غیر از این نخواهد بود. این بیان را صدرا در مباحث جلد ۵ اسفار مطرح کرده است، بعد از اینکه بحث هیولا و صورت را به پایان برده است، این بحث را یکی از متعلقات بحث آنجا قرار داده و از سوی دیگر هم بحث مزاج را یک بحث فلسفی می داند، و می گوید نباید جزء طبیعیات قرار بگیرد، چون بحث از ماهیت شیء و نحوه وجود یک شیء را فلسفه باید عهده دار بشود.

ایشان از صفحه ۳۲۰ این بحث را شروع می کند «فی تحقیق ماهیه المزاج و ائینه» و در صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸ تحلیل های فراوانی دارد، من دیگر نمی خواهم همه را بخوانم چون قصد ما این نیست. حججی که آورده است از صفحه ۳۲۰ شروع می شود، در «اما الحجج». ۵، ۶ دلیل می آورد براینکه بگوید این حرفی که مشاء می زند درست نیست.

اسفار ج ۵ ص ۳۲۷

ومنها:

أن كل واحدة من العناصر متداعية إلى الافتراق والميل إلى الأحياء الطبيعية فالذي يجبرها على الاجتماع ويسخرها للالتئام شيء آخر وذلك الشيء لا بد أن يكون جوهرًا صورياً قائماً بها متصرفاً فيها لأن العرض لا يستولي على الجوهر والجوهر الجسماني المبادئ في الوضع لا يتصرف في مادة الشيء كما من تحقيقه ليكون حافظاً لتكوينها على التثنت و الافتراق سيما في المواد الطبيعية المستعدة للأمر الكمالي من الأنواع المحفوظة دائماً فإن مثلها لا يكون اتفاقية ولا قسرية فالمتصرف فيها صورة منوعة متقدمة عليها تقدماً ذاتياً وهي قائمة على المادة بالتقويم والإدامة والحفظ فلا شك أنها صورة واحدة وإلا لم يكن لذلك النوع وحدة طبيعية.

بیان صدرا در جلد پنجم اسفار در اثبات عدم وجود عناصر بما هی هی در تراکیب

و قد بین أن الحقیقه الواحده لا یتقوم بصورتین و أن الصوره الواحده لا تكون إلا لماده واحده لأن تحصل الماده و تقومها لا یتكون إلا بالصوره فهی فی وحدتها و کثرتها تابعه للصوره و كما أن الماده الواحده لا تتقوم بالصورتین إلا واحده بعد واحده و کذا الصوره الواحده لا تقوم لمادتين إلا بتقدم و تأخر و ضرب من الترتیب فإذن قد ثبت أن کل نوع طبیعی له صوره واحده و ماده واحده فبقاء صور العناصر فیما فرض مرکبا غیر صحیح.

ایشان می گوید تمام این عناصر به حسب ذات خودشان، اقتضای افتراق دارند، و هر کدام مکان طبیعی خود را می خواهد - که شمای مشاء این چنین می گوید - پس چه چیزی اینها را با هم جمع کرده است و سبب جمعشان شده است؟ یک جابر و قاصری می خواهد، به حسب ذات خود که نیست، یک چیز دیگری باید باشد، آن چیز دیگر عبارت است از صورت جدید، بعد توضیح می دهد که وقتی با صورت واحد جدید که روبه رو شدید، ماده واحده هم خواهد داشت، و ما اصلاً چیز دیگری نخواهیم داشت.

بعد از اینکه « و منها أن کل واحده من العناصر متداعیه الی الافتراق » را توضیح می دهد که - من قصد ورود ندارم، نمی خواهم بخوانم - تعبیر می کند یک حافظ می خواهد، بالآخره یک حافظ می خواهد، حافظ ترکیب از تشتت چه کسی است؟

می گوید: « فالتصرف فیها » که باعث می شود اینها با هم جمع بشوند « صوره منوعه » شما می گوید با مزاج یک نوع جدید {حاصل میشود و} نوع جدید، صورت نوعیه ی جدیدی دارد - {و این} صورت منوعه، « متقدمه علیها تقدما ذاتیا » متقدم بر این ماده باید باشد، تقدم ذاتی باید داشته باشد « و هی قائمه علی الماده بتقوم الادامه و الحفظ فلا شک أنها صوره واحده و الا لم یکن لذلك النوع وحده طبیعیه » شما تا می گوید وحدت طبیعی داریم پس یک نوع جدید و مزاج جدیدی پدید آمده است، و نوع جدید است که یک وحدت و یک صورت جدیدی دارد، و وقتی یک صورت داریم، با یک ماده روبه رو هستیم، اصلاً مواد متعدد معنا ندارد.

« و قد بین أن الحقیقه الواحده لا یتقوم بصورتین و أن الصوره الواحده لا تكون الا لماده واحده » ما با یک صورت روبه رو هستیم، حقیقت واحد یک صورت دارد، و یک صورت هم یک ماده دارد، زیرا وحدت و کثرت ماده تابع وحدت و کثرت صورت است. یعنی صورت اگر یکی است، ماده هم یکی است. پس این که شما می گوید مرکب عناصر باقی هستند {یعنی در مزاج، تک تک عناصر باقی هستند}، حرف غلطی است.

ج ۵ ص ۳۲۸

حجه أخرى من العرشیات قریبه المأخذ مما سبق -

و هی أنه قد ثبت فیما مضی أن الماده إذا استعدت لصوره کمالیه و حدثت فیها صوره أخرى بعد الأولى فجميع ما کانت یصدر من الصوره السابقه من الأفاعیل و الانفصالات و اللوازم و الآثار تصدر من هذه الصوره اللاحقه الکمالیه مع أمور زائده تختص باللاحقه لأن نسبتها إلیه نسبة التمام إلی النقص.

فنفقول إذا حصلت للممتزج من العناصر صوره أخرى کمالیه فیجب أن یكون مبدأ صدور کیفیه المزاجیه فی ذلك النوع هو هذه الصور الکمالیه دون العناصر فإذا کانت کیفیه المسماة بالمزاج صادرة عن هذه الصوره غیر مستنده إلا

إليها كان بقاء صور العناصر في هذه المواليد الكائنة ضائعا معطلا مع أنه لا معطل في الوجود كما هو مبرهن عليه فهي بصرافة صورها غير موجودة في المواليد فضلا عن تفويدها للمركب.

بعد در ص ۳۲۸ به عنوان « من العرشيات قريبه المأخذ ممّا سبق » یعنی شبیه همان استدلال قبلی است اما از عرشیات است، می خواهد بگوید: وقتی که در ماده ای به حسب افاعیل و حرکت جوهری دم به دم تبدلاتی روی می دهد، درست است که قبلا با ۴ عنصر روبه رو بودید، ولی الان ما اصلاً ۴ عنصر نداریم و بلکه با صورت جدید و تبدل جدید جوهری روبه رو هستیم.

« و هي أنه قد ثبت في ما مضى أن المادة اذا استعدت لصوره كماليه » صورت بعدی مزاجی که مثلاً می خواهد بیاید « و حدثت فيها صورت اخرى بعد الاولى » یعنی یک صورت قبلی داشت و بعد صورت بعدی {آمد} « فجميع ما كانت يصدر من الصورة السابقه من الافاعيل و الانفعالات و اللوازم و الآثار، تصدر من هذه الصورة اللاحقه الكماليه مع امور زائده تختص باللاحقه » وقتی صورت بعدی آمد، تمام کمالات قبلی را دارد، به اضافه هم دارد و بلکه صورت جدیدی است، تمام اینها بر عهده این صورت است، صورت های قبلی اصلاً وجود ندارد، - توضیح می دهد، خود شما به ما بقی رجوع کنید، من نمی خواهم بخوانم و فقط میخوام به سرعت نتیجه بگیرم، به هر یک از شش دلیل می توانید رجوع کنید. -

در ترکیب با یک حقیقت واحد و بسیط روبرو هستیم و صورت کمالی جدید تمامی کمالات صور قبلی را به صورت اندماجی در خود دارد

پس اصل حرف این است: که صدرا قبول دارد ترکیب خارجی ای داریم، می گوید واقعاً ۴ عنصر در خارج با هم ترکیب شدند، اما ترکیب خارجی به این معنی نیست که الآن که مزاج پدید آمد، باز هم حقایق خارجی متعدد داریم و ترکیب خارجی حقیقی داریم، خیر، الآن ما با صورت واحد و امر بسیط روبه رو هستیم، تنها چیزی که هست این صورت جدید سابقه ی عناصر متعدد دارد. یعنی در پیشینه آن ترکیب هست، و به حسب پیشینه ترکیب دارد، ولی الآن ترکیب نداریم. بله، این تفاعلی که شد و این مزاج جدید {پدید آمد}، شاید تمام کمالات صور قبلی را هم در خود داشته باشد، این اشکالی ندارد، لکن تمام کمالات را به حسب خود دارد، نه به حسب همان بقاء صور ۴ گانه ی پیشین، نه اینکه عناصر ۴ گانه پیشین کاملاً موجود باشند، و کمالات را طبق آنها {و مستند به آنها} بگوییم، خیر، اصلاً آنها نیستند، آنها به چیز جدید تبدیل شدند.

این بیان صدرا است، و خیلی واضح است، ترکیب واقعاً خارجی است، چرا؟ چون در خارج این ۴ تا را با هم ترکیب کردیم، و به چیز پنجمی رسیدیم، از این جهت ترکیب خارجی است، ولی معنای این ترکیب خارجی این نیست که الآن بساطت ندارد، بلکه اصلاً الآن با یک شیء واحد و شیء بسیط روبه رو هستیم.

{پاسخ به سوال: بحث تفاعل وجودی را صدرا با حرکت جوهری حل می کند، و توضیحی فقط در بعضی از موارد دارد که من الآن قصد ورود ندارم، یعنی در بعضی از موارد حرکت جوهری انجام می شود تا یک جایی به کون و فساد تبدیل می شود، ولی این موارد (مزاج) را نوعاً به شکل حرکت جوهری اشتدادی توضیح می دهد. و اصلاً معنای حرکت جوهری همین است.}

{پاسخ به سوال: مشاء در {مورد مزاج} به خارج رفته و چیزی را دیده است، مثلاً دیده است که واقعاً یک حقیقت جدید با ویژگی هایی جدید است، و لذا می گوید با نوع جدید روبه رو هستیم. صدرا این را قبول می کند ولی می گوید نوع جدید چه معنایی دارد؟ و این را با کمک از آن نوع نگاه وجودی ای که دارد حل و فصل می کند، می گوید همین که با یک نوع روبرو شدیم باید با یک توحید روبه رو شویم، با یک نوع بساطت باید روبه رو بشویم.}

ترکیب مزاج را گذشتیم گرچه به نظر من صدرا از یک جهت این بحث مزاج را ذیل بحث بعدی که الان داریم می آورد، یعنی ترکیب جسم از هیولا و صورت، در اینجا هم آن را حل می کند، و این "من العرشیات" که خواندم به همین اشاره می کرد.

❖ ترکیب جسم از ماده و صورت:

بررسی بساطت در ترکیب
جسم از ماده و صورت

مشاء ترکیب جسم از هیولا و صورت را خیلی غلیظ کردند، و توضیح دادند که جسم دارای هیولا و صورت است، ولی در عقول و مفارقات و اعراض، ما دیگر هیولای خارجی نداریم، آنجا هیولا و صورت را باید عقلی در نظر بگیریم، اما هیولا و صورت اجسام، خارجی هستند.

پس اجسام از هیولا و صورت ترکیب شده است، ولی اعراض و عقول و مفارقات خیر، و این ترکیب را ترکیب خارجی می گفتند. بعد مشاء به گونه ای توضیح می داد که ما عملاً با دو جوهر روبه رو هستیم، یک جوهری توضیح می داد مثل اینکه هم هیولا در خارج هست و هم صورت در خارج هست، و هر دو با هم ترکیب شده اند، و ترکیب شان هم به نحوی است که هر دو باید باشند.

نظر مشاء در ترکیب ماده و
صورت

اصلاً تقریری که بهمنیار در مورد نفس و بدن توضیح میدهد این است که: همان گونه که هیولا یک جوهر است، و صورت هم یک جوهر و با هم جمع شدند، و یک چیز جدید شدند، چه اشکالی دارد این بدن با آن روح مجرد با هم جمع شوند، و یک چیز جدید بسازند، یعنی همان دوگانگی را می خواهد بپذیرد.

لذا مشاء از ترکیب هیولا و صورت به ترکیب انضمامی تعبیر می کند، نمی گوید ترکیب اتحادی است، - دقت می کنید؟ - مشاء ترکیب هیولا و صورت را تعبیر می کند: ترکیب انضمامی، یعنی ترکیب هیولا و صورت در جسم، انضمامی است.

در مقابل صدرا به ترکیب اتحادی قائل است، یعنی می گوید آن حرفی که سید سند زده است که ترکیب اتحادی است، آن حرف درست است و ادله فراوانی برای ترکیب اتحادی می آورد.

• بحث روشی:

امتداد مبانی اصالت وجود
توسط صدرا در تمامی
مباحث فلسفی

به نظر من نگاه صدرا به او اجازه نمی دهد که ترکیب انضمامی را بپذیرد، یعنی آن مقدمات وجودی که تا به حال به آن رسیده است، و به لحاظ اینکه متن خارج را وجود پر کرده است، و هر جا وجود داریم، وحدت داریم، و بساطت داریم، {این مقدمات} اصلاً به او اجازه نمی دهد که ترکیب انضمامی را قبول کند.

این مقدمه کار است، گرچه او فقط در اینجا نمی ایستد، انواع ادله را می آورد، یعنی حتی نه فقط از این راه و این استدلال، بلکه از راه های دیگر نیز می آید و ترکیب اتحادی را اثبات می کند.

مثلاً می گوید: شما می گوئید در آنجا حمل وجود دارد، و تا می گوئید حمل وجود دارد، معنای حمل این است که آنجا تغایر نباید داشته باشند، خلاصه، انواع ادله را می آورد، ۵ یا ۶ دلیل - اگر اشتباه نکنم - در همین جلد ۵ اسفار می آورد.

حالا ما کاری به ادله نداریم بلکه می خواهیم به نکته ی روشی توجه کنیم که اگر کسی یک نوع مبانی ویژه ای را از دل واقع به دست آورد، و جزء مبانی کلان او شد، برای او همیشه راهگشا است، هر جا برود نباید این قاعده دست بخورد، باید به هر وجودی می رسد جهت بساطتی پیدا بکند، جهت وحدتی پیدا بکند، جهت تشخیصی پیدا بکند، حتی ثباتی پیدا بکند (من الآن نمی خواهیم به ثبات مطلق بپردازیم، بلکه در بحث حرکت باید گفته بشود، معمولاً این کار را کردند که هر چه که توانستیم در فلسفه یک تقسیم بندی داشته باشیم، یک امر مطلق که مساوق وجود است کنار آن داریم، مثلاً وجود یا خارجی است یا ذهنی، و در مقابل این دو، خارجیت مطلقه را داریم، البته این بحث برای همین اینجاست، برای همین بحث است، یعنی الوجود از آن جهت که وجود است خارجیت مطلقه دارد، وجود از آن جهت که وجود است بساطت مطلقه دارد، وجود از آن جهت که وجود است ثبات مطلق دارد، حتی ثبات مطلق را که آنجا باید طرح کرد، برای همین جا است. آنجا بحث می کنند و می گویند حتی در دل حرکت ما باید یک ثبات پیدا بکنیم) پس این نگاه کلان را باید نگاه داشت تا {مباحث را} درست کرد، و الان می شود این بحث ها را پیش برد.

صدرا این مبانی را از کجا گرفته است؟ از همان بحث اصالت وجود، اصالت وجود را وقتی حل می کنید یک همچنین لوازمی در پی آن می آید.

• ادامه ی بحث:

پس بنابر نظر صدرا ترکیب ماده و صورت، اتحادی است و نه انضمامی، زیرا با دو گانه {یعنی با دو موجود} روبه رو نیستیم، بلکه با یک شیء روبه رو هستیم.

حال سوال از صدرا: آیا یک شیء است و ترکیب هم خارجی است؟ بله ترکیب خارجی است، نه ترکیب ذهنی

این ترکیب خارجی به چه معنا است؟ و آن یک شیء بودن به چه معنا است؟ صدرا تک تک اینها را توضیح می دهد.

من خیلی خلاصه اینجا بیان می کنم، چون الآن نباید مفصل به این بحث ها بپردازیم، بلکه محل بحثش بحث هیولا و صورت است. البته یادم هست پارسال که ما بحث - شیئیت شیء به فصل اخیر آن است - را می گفتیم، برخی از اینها را مجبور شدیم بگوییم و گفتیم - می گفتیم این هیولا و صورتی که الآن می گوئید با هم ترکیب اتحادی دارند، قبلاً هیولای آن به عنوان صورت

اخیر بود، هنوز صورت لاحق نیامده بود، و بعد تعبیر می کردیم این نوعهای قبلی {صورت‌های قبلی}، برای آن صورت لاحق، شرایط و معدات هستند.

بعد از اینکه آن صورت لاحق آمد، این صورت همه چیز را به نحو اندماجی دارد، و مابقی را به عنوان شئون و فروع دارد، - لفظ شئون، فروع، را از جلد ۲ اسفار مفصلاً توضیح دادیم - زمانی که ترکیب اتحادی میان ماده و صورت شکل گرفت، صورت، فصل اخیر شیء، تمام حقیقت شیء و وجود شیئی را تشکیل می دهد، هیولایی که وجود دارد، جهت مادی صورت اخیر است، و به نحو اندماجی و در خود صورت اخیر هست. مثلاً می گوییم: وقتی به مرحله عقلی رفته است، قوه خیال او همچنان پابرجا است، و از شئون و فروع اوست - شئون و فروع یعنی متن دوم نمی شود، اندماجی هم یعنی متن دوم نمی شود - تا این را گفتید، رابطه، رابطه ی کمال و نقص است، تام و کامل که آمد نقص را در دل خود دارد، (به این نحوی که توضیح دادیم)، و صورت اخیر (فصل اخیر) تمام وجود شیء را تشکیل می دهد.

پس صدرا می گوید: اصلاً تمام وجودات مرکبی که شما می بینید، تمام وجود آنها را فصل اخیر تشکیل می دهد، نه هیچ چیز دیگر، و بقیه در حال ترکیب اتحادی، شئون و فروع او هستند و به نحو اندماجی در آن می باشند، یعنی هیچ کدام متن و راء و متن دوم نمی شوند، و او را از بساطت نمی اندازند.

حال سوال: چرا می گوید ترکیب خارجی است؟ چون سابقه و لاحق ی جدایی در خارج دارد. ما در عقول و مفارقات نمی توانیم بگوییم قبلاً این جهت ماده آن بود و بعداً صورت آن آمد، هکذا در اعراض نمی توانیم این کار را بکنیم و مثلاً بگوییم: قبلاً رنگ آن بود و بعد، سفیدی آن آمد، نمی توانیم اینجوری بگوییم، هکذا در بسائط نمی توانیم این حرف را بزنیم، ولی در مرکبات خارجی می توانیم بگوییم: قبلاً نبات بود، هنوز حیوان نشده بود، بعداً حیوان شد، پس سابقه جدایی دارد، و این سابقه جدایی باعث می شود تا واقعاً بگوییم در خارج، اولی بود، {سپس} دومی روی آن افزوده شد و مجموع این دو، یک امر واحد جدید در خارج شد، این پیشینه ی جدایی شد، اما لاحقاً جدایی چیست؟ ایشان مثال می زند که درخت را وقتی قطع کنی چوب آن می ماند، یعنی جهت ماده آن می ماند، ولی صورت آن دیگر نیست.

پس چون سابقه و لاحق ی جدایی در خارج دارد می شود گفت ترکیب خارجی است، اما الآن، با هم ترکیب اتحادی دارند، وجود واحد است، و اصلاً هیولا را باید در دل این وجود پیدا کرد، نه وراء او، نه در متن دوم او، اصلاً ترکیب اتحادی هم می خواهد بگوید یک چیز هستند، و وقتی یک چیز است، فصل است که جانب اصل و معیار قرار می گیرد، به آن توضیحی که دادیم، و گفتیم که شیئی شیء به فصل اخیر است.

اگر کسی چنین حرفی بزند، ترکیب خارجی متن وجود را از توحید و بساطت نمی اندازد، چون تمام حقیقت شیء را فصل اخیر تشکیل داده است، و فصل اخیر هم بسیط است، {اصلاً اگر یادتان باشد پارسال ما برای اینکه اثبات کنیم فصل اخیر نحوه وجود است، گفتیم چند خصیصه است که هم در فصل اخیر است و هم در وجود و صدرا به آنها اشاره می کند، مثلاً گفته است: فصل اخیر

شیئی شیء به فصل اخیر اوست و فصل اخیر کمالات تمامی صور قبلی را به صورت اندماجی دارد

صورت اخیر بسیط است و در خارج با تعدد متن مواجه نیستیم

معنای ترکیب خارجی در مادیات این است که ماده و صورت سابقه و لاحق ی جدایی دارند در خارج

فصل و صورت اخیر همان نحوه ی وجود است

مبدأ آثار خارجیه است، و ما دیدیم وجود هم مبدأ آثار خارجیه است، فصل اخیر بسیط است، دیدیم وجود هم بسیط است، فصل اخیر نوریت دارد و وجود هم نوریت دارد تا ۶ تا خصیصه پیدا کردیم که هم در وجود بود و هم در فصل اخیر، و بعد ایشان تعبیر کرد: « فاحدس » حدس بزنی که این فصل اخیر همان وجود و نحوه وجود است. آنجا بیان شد که فصول اخیر همیشه بسیط هستند و اصلاً ترکیبی در آنها راه ندارد و هیولا هم چیز دومی برای آن حساب نمی شود و هیولا به نحو اندماجی یا به نحو شئون و فروع در آن فصل اخیر مطرح است، و اتفاقاً نفس هم همین جور است. }

{پاسخ به سوال: اینجا از یک جهت ترکیب نداریم ولی از یک جهتی همین جا هم الان یک ترکیب داریم، و صدرا حرفی دارد که می گوید: به لحاظ معنا، می توانیم از این مرکب هیولا و صورت بگیریم، پس الان ترکیب اتحادی است لکن به لحاظ معنا، درست مثل همان بحثی که در مورد بسائط داشتیم و چنانچه آنجا می توانستیم بگوییم، اینجا هم می توانیم بگوییم، و گاهی تعبیر می کند که به لحاظ معنا ترکیب دارد ولی به لحاظ وجودی ترکیب ندارد. }

پس حالا که گفت که خارجاً ترکیب شده اند، این ترکیب خارجی آنها را از اتحاد نمی اندازد به این معنی که دو تا شده باشند و ترکیب انضمامی شده باشد.

ترکیب خارجی با بساطت و
وحدت جمع می شود

حال که این را درست کردیم، دیگر فرقی بین بسائط و بین این مرکبات در اینکه به لحاظ معنایی ما هیولا و صورتی داریم، نیست، این ترکیب هست، لکن اشکالی ندارد، و این ترکیب را در واقع از دل همین {امر بسیط} می کنیم، در واقع از دل او خیلی از چیزها کنده می شود، از جمله جنس، فصل، هیولا، صورت.

{پاسخ به سوال: وجود از آن جهت که وجود است بسیط است، الان هیولا و صورت جمع شدند یک چیز جدید پیدا شد، حال یک وجود داریم یا نداریم؟ اگر یک وجود جدیدی داریم باید بساطت داشته باشد، چرا شما ترکیب را دو موجود در نظر می گیرید، آیا امر یگانه ای ندارید؟ خیر ما {پس از ترکیب} با یگانگی و بساطت و وحدت روبه رو می شویم. }

{سوال: این یگانگی چرا اعتباری نباشد و حقیقی باشد؟}

جواب: وجود خارجی جدید است، اثر خارجی جدید دارد. }

{پاسخ به سوال: خودِ مشاء هم حتی قائل است، وقتی هیولا و صورت با هم جمع شد، نوع جدید پدید می آید، و با یک حقیقت وجودی واحد روبه رو هستیم، این را مشاء قبول می کند، لکن بعد که می خواهد خوب توضیح بدهد می گوید: این نوع جدید به صورت ترکیب انضمامی است، و فقط ارتباط خارجی برقرار شده است و همین ارتباط، وحدت می آورد.

صدرا: وحدت نوع با
ترکیب خارجی حقیقی (دو
متن وجودی) نمی سازد

صدرا می گوید شما می گوئید: مجموع هیولا و صورت می خواهد یک واحد حقیقی وجودی خارجی درست بکند. این چگونه با تعدد وجود و ترکیب سازگار است؟ اگر بگویید: مانند رابطه جوهر و عرض می شود، صدرا می گوید: در جوهر و عرض، متن جوهر یکی است، و متن عرض یکی است. و لو ارتباط دارند، اما اینجا ما نمی خواهیم بگوییم متن هیولا یکی است، و متن صورت یکی است، ولی ارتباط دارند، خیر، متن هیولا را باید در دل متن صورت پیدا کرد، این غیر از آن

است، چون بحث خارج است، و خارج احکامی دارد، اگر مثل جوهر و عرض باشد با دو متن روبه رو هستیم و هیچ منعی ندارد، صدرا هم همین را {در جوهر و عرض} می گوید، لکن در مسئله هیولا و صورت، نکته ای هست و آن اینکه نوع واحد پدید می آید، پس با یک وجود واحد روبه رو هستیم، به خلاف مسأله ی جوهر و عرض که شما نمی گوئید: مجموع آن دو نوع، امر واحدی شده است.

پس حال که هیولا و صورت مجموعاً نوع واحدی پدید می آورند، با وجود واحد روبه رو هستیم، صدرا می گوید حال اگر خوب دقت بکنید متن هیولا را باید در دل متن صورت پیدا کرد، و این غیر از رابطه جوهر و عرض است که جوهر یک چیز و عرض یک چیز دیگر است، ولی ارتباط وجودی و خارجی دارند.

اسفار ج ۵ ص ۱۸۱

قد سبق منا ما أفادنا الله بالهامة و فاض على قلبنا بتأييده في مباحث الماهية ما يتنور منه و ينكشف أن الصور النوعية هي محض الوجودات الخاصة للجسمانيات و الوجود بما هو وجود ليس بجوهر و لا عرض و ذلك لما أشرنا إلى أن فصول الجواهر متحدة الماهية في المركبات العينية مع الصور الخارجية و الجنس ليس بجنس لفصله المقسم - بل من لوازمه التي يعمه و غيره.

فجنس الجوهر و إن كان مقوماً للأنواع المركبة الجوهرية لكنه عرضي خارج عن فصولها و صورها المأخوذة عنها تلك الفصول فالصور الطبيعية ليست ماهية جوهرية لكنها مفيد القوام للأجسام الجوهرية فلا يكون إعراضاً بل هي أعلى ذاتاً من الاندراج تحت إحدى المقولات فلبساطتها و نوريتها و كونها مبادئ الآثار الخارجية - يتحدس اللبيب الفطن بعد تذكر أصول سابقة في أوائل الكتاب أنها هي الوجودات العينية المحصلة التي تحصل الأنواع و تميز بعضها من بعض و هي بنفسها متحصلة و متميزة كما هو شأن الوجود المنبسط على هياكل الماهيات البسيطة و المركبة - حيث إنه تمايز الأحاد و الأفراد متفاضل المراتب و الدرجات بنفسه لا بأمر يلحقه - و تمايز الماهيات و تقاضها تابعة لتمايز آحاد الوجودات و أفرادها و تقاضل مراتبها و درجاتها.

این متن را پارسال خواندیم و از آن استفاده کردیم برای اینکه می خواست بگوئید شیئیست شیء به فصل اخیر است و فصل اخیر هم نحوه وجود است، خود وجود است، و آنجا هم گفتیم که از دل این متن سه دلیل به دست می آید برای اینکه بگوییم فصل اخیر نحوه وجود است، یکی بساطت، یکی نوریت و یکی مبدأ آثار بودن.

« ينكشف أن الصور النوعية هي محض الوجودات الخاصة للجسمانيات » صور نوعيه محض وجودات خاصه هستند « و ذلك لما اشرنا الى أن فصول الجواهر متحد الماهيه في المركبات العينية مع الصور الخارجيه » خب اينها را گفتيم، تا می رسد به اینجا « بل هي » شما که می گوئید فصل اخیر و صورت اخیر نه جوهر است و نه عرض، پس چه است؟ « بل هي اعلى ذاتا من الاندراج تحت احدى المقولات » اصلاً تحت مقوله ای نمی گنجد، گفتيم يصدق عليه الجوهر يا يصدق عليه العرض، ولی خود آن در واقع هویت فوق مقولات عشر است، چون

بیان صدرا در ج ۵ اسفار در
اینکه فصل اخیر همان
وجود است

وجود است، و وجود فوق مقوله است، وقتی می خواهد توضیح بدهد می گوید: «فلبساطتها و نوریتها» یعنی تمام فصول اخیر بسیط هستند «و کونها مبادئ الآثار الخارجیه» به خاطر اینکه هم بسیط هستند، هم نوری هستند، هم مبدأ آثار خارجیه هستند. بعد به سرعت از همین بحث می گوید «يتحدث اللیب الفطن بعد تذكر اصول سابقه فی اوائل هذا الكتاب أنها هی الوجودات العینیه» پس این فصول همه وجودات عینیه است «المحصله التي تحصل الانواع» این {بخش از متن صدرا} در مورد بساطت بود.

اما در مورد اینکه ترکیب خارجی است لکن باید به حسب لاحقه و سابقه این ترکیب مطرح شود، و الا الآن در متن با یک شیء روبه رو هستیم - و آن هم فصل اخیر است که همان وجود بسیط است - به صفحات ۲۸۳ و ۲۸۴ همین جلد ۵ رجوع شود.^۲

در جلد ۵، ص ۲۸۳ و ۲۸۴ ایشان به نقد حرف مشاء که معتقد است ترکیب جسم طبیعی از ماده و صورت، ترکیب انضمامی است، می پردازد {سپس در مورد ترکیب اتحادی میگوید:} «و الحجه علی هذا الاتحاد کثیره» و شروع می کند ادله ای می آورد، حدود ۴ الی ۵ دلیل است، که خود شما رجوع می کنید.

و بعد در همین ص ۲۸۳ انواع ترکیب ها، ترکیب صناعی، اعتباری، طبیعی بالعرض، و ... را آورده است و همه را توضیح می دهد. رجوع کنید که خیلی نکته های خوشی از آن در می آید. {ما چون یک بابی را باز نکردیم به اسم الوجود اما بسیط او مرکب، و تمام این بحث ها را آنجا نیاوردیم، این بحثها تکه و پاره است، اگر جمع می شد، خیلی از مشکلات به راحتی حل می شد، درست مثل بحث واحد و کثیر که ما جمع کردیم، و انواع واحد را داریم و انواع بحث های وحدت را کردیم.} سپس می گوید:

و هذا لا ینافی قول الحکماء إن هذا المركب أجزاء خارجیه و لا یبطل به الفرق بین البسیط و المركب و لا بین التركيب العقلي و الخارجی فإن هذا المركب یجوز لبعض أجزائه أن ینفرد فی الوجود أي الذی یأزاء الجنس من الذی یأزاء الفصل بخلاف المركب العقلي فقط.

ألا ترى أن اللونیه لا یمکن وجودها مفارقه عن قابضیه البصر و مفرقیته - بخلاف الحيوانیه إذ قد یمکن لها وجود مفارق عن الناطقیه و کذا الجسم النامي إذ قد یوجد فی غیر الحيوان مفارقاً عن الحیاة و الحسن.

« هذا لا ینافی قول الحکماء أن هذا المركب أجزاء خارجیه » یعنی من نمی خواهم بگویم ترکیبی در خارج نیست {و اجزاء خارجی نداریم}، من می گویم اجزاء خارجی است اما معنای آن این نیست که ترکیب اتحادی نیست « هذا لا ینافی قول الحکماء أن هذا المركب أجزاء

بیان صدرا در ج ۵ اسفار در اینکه اتحاد نافی ترکیب نیست

^۲ مباحث جلد ۵ بسیار ممتع است و حتماً باید به نحوی خوانده شود، با اینکه جلد ۴ و ۵ را از خواندن و تدریس حذف کرده ایم لکن خودتان حداقل بخوانید، جلد ۴ بحث های خاص و عجیبی در باب حرکت دارد، و خیلی از مباحث اصلی هیولا و صورت و حل نهایی آنها را باید در جلد ۵ جست و جو کرد.

خارجیه و لا یبطل به الفرق بین البسیط و المركب «اینگونه نیست که اگر ما بگوییم ترکیب اتحادی است، بعضی به ما اشکال کنند بگویند در این صورت دیگر فرقی بین عقول و جسم پیدا نمی شود، چرا که در هر دو با یک وجود روبه رو هستیم پس هر دو بسیط هستند مثل هم، خیر! فرق بسیط و مرکب پابرجا است، در بسیط هیچ گاه ترکیب خارجی نداریم، و سابقه و لاحقه ترکیب ندارد» **و لا یبطل به الفرق بین البسیط و المركب و لا بین الترتیب العقلی و الخارجی** «پس نمی خواهیم ترکیب خارجی را نفی کنیم، بلکه ما می خواهیم این را نگه داریم.

ص ۲۸۴

و بالجملة كيفية كون الجزئين في التركيب الطبيعي واحدا في نفس الأمر - هو أن اعتبار هذا التركيب كما أشرنا إليه من حيث إن للعقل أن يحلل هذا الواحد الطبيعي إلى جزئين و اعتبر كلا منهما غير الآخر نظراً إلى أن أحد الجزئين قد يكون موجوداً و لا يكون عين الجزء الآخر ثم يصير عينه لا أن لهما وجودين في هذا المسمى بالمركب كما هو المشهور و عليه الجمهور إذ البرهان يكذبه أو نظراً إلى شيء آخر - و هو أن يكون أمر واحد له معنيان جنسي و فصلی ثم انعدم ذلك الأمر من حيث إنه عين أحدهما و يبقى من حيث إنه عين الآخر فالنظر الأول في التغيرات الاستكمالية الطبيعية و الثاني في التغيرات الاتفاقية و التفسيرية.

مثال الأول الحبة إذا صار نباتاً و النطفة إذا صارت حيواناً - مثال الثاني الشجر إذا قطع أو قلع و ...

معنای جدایی در سابق و لاحق

« و بالجملة كيفية كون الجزئين في التركيب الطبيعي واحدا في نفس الامر » اینکه شما می گوید در ترکیب طبیعی ما با یک واحد نفس الامری روبه رو می شویم، و در عین حال حقیقتاً در خارج ترکیب است « هو أن اعتبار هذا التركيب كما أشرنا إليه من حيث أن للعقل أن يحلل هذا الواحد الطبيعي الى جزئين و اعتبر كل منهما غير الآخر » عقل است که می تواند این دو جزء را جدا کند، و این جدا کردن عقل به دو دلیل است یکی به حسب سابقه و یکی به حسب لاحق، در مورد سابقه می گوید: « نظراً إلى أن احد الجزئين قد يكون موجوداً و لا يكون عين الجزء الآخر ثم يصير عينه » یعنی اول آن صورت قبلی موجود بود، که بعداً ماده برای صورت لاحق شد، اول او بود و این نبود، بعداً تبدیل شد، « ثم يصير عينه » یعنی همان حرکت جوهری که ایشان می گوید « لا أن لهما وجودين في هذا المسمى بالمركب » نه به این معنی که همین الآن که وجود دارند، و همین الآن که ترکیب اتحادی دارند ما با دو وجود رو به رو باشیم، خیر، قبلاً او بود و این نبود، بعداً این آمد و عین او شد « أن أحد الجزئين قد يكون موجوداً و لا يكون عين الجزء الآخر ثم يصير عينه لا أن لهما وجودين » پس همین الآن که با هم ترکیب اتحادی دارند ما با دو وجود رو به رو نیستیم « في هذا المسمى بالمركب كما هو المشهور » که مشهور این را می گویند « و عليه الجمهور اذ البرهان يكذبه » به خاطر آنکه برهان با آن موافق نیست، این عبارت "نظراً" به حسب سابقه بود.

اما به حسب لاحق: « او نظراً الى شيء آخر و هو أن يكون امر واحد له معنيان جنسي و فصلی ثم انعدم ذلك الامر » منعدم شد، این درخت منعدم شد، « من حيث أنه عين احدهما » که آن جهت هیولا و صورتی که با هم عین هم بودند، منعدم شد « و يبقى من حيث أنه عين

الآخر « یکی ماند، یکی دیگر رفت، « فالنظر الاول فی التغيرات الاستکمالیه الطبیعیه » حرکت جوهری کمالی، « و الثانی فی التغيرات الاتفاقیه و القسریه » که یک دفعه می زند درخت را قطع می کنند، در این موقع چوب آن می ماند ولی نفس آن نمی ماند، سپس برای هر دو مثال می زند « مثال الاول الحبه اذا صار نباتا و النطفه اذا صارت حیوانا، مثال الثانی الشجر اذا قطع » هنگامی که قطع بشود.

با این توضیح ایشان می گوید در لحظه اتحاد که با هم هستند، با یک وجود روبه رو هستیم، و آن وجود همان صورت است.

والسلام علیکم و رحمه الله.

کارگروه دانشیار - مؤسسه فتوت